

## اثر پذیری مطالعات بین‌المللی قدرت از برداشت «رابطه محور»

اصغر کیوان حسینی\*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۱۴

DOI:10.22124/wp.2021.19253.2800

۶۹



فصلنامه علمی سیاست جهانی، دوره نهم، شماره اول، بهار ۱۴۰۰، پیاپی ۵۸-۶۹ (صفحات: ۵۸-۶۹)

### چکیده

به رغم گسترش حوزه مطالعاتی قدرت به‌عنوان یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم علوم اجتماعی و به‌ویژه در روابط بین‌الملل، دامنه ابهام در این زمینه کماکان گسترده بوده؛ و شاید به همین دلیل تعبیر «مجادله‌آمیز» و «مناقشه‌انگیز» به عنوان ابتدائی‌ترین ویژگی‌های قدرت مورد توجه اکثریت تحلیلگران قرار داشته. شرایط یاد شده از ابعاد مختلف قابل تأمل است؛ بخصوص از بعد برداشت‌های گوناگونی که نسبت به ماهیت، کارکرد و عناصر سازنده این مقوله و نیز چگونگی پیوندبخشی میان دو جزء محوری آن یعنی «منابع» و «کنترل آثار و نتایج»، شکل گرفته. در هر صورت، در این نوشتار، بر مبنای این مفروض که هر نوع برداشت از قدرت، تأثیر مستقیمی در فرایند «مفهومی‌سازی سیاست جهانی» دارد؛ جهت‌گیری تحلیلی بر چگونگی اثربخشی «برداشت‌رابطه‌ای» به عنوان رویکردی چندبعدی و مولد، بر مطالعات بین‌المللی قدرت تمرکز دارد. پرسش اصلی اینکه: در چارچوب روند تحول‌پذیری ادبیات بین‌المللی قدرت، «برداشت رابطه‌محور» چگونه تأثیرگذار بوده است؟ در پاسخ، فرضیه موردنظر عبارتست از اینکه: در چارچوب ادبیات بین‌المللی قدرت، برداشت «رابطه‌محور» (قدرت‌به) زمینه شکل‌گیری و تقویت نگرشی چندبعدی به قدرت را در قالب رویکردهای «گونه‌شناسی چهاروجهی»، «نظم‌های جهانی و تمدن‌ها» و «حکمرانی جهانی» فراهم آورده است. روش پژوهش مورد نظر نیز توضیحی - تبیینی است.

**واژگان کلیدی:** برداشت منبع‌محور، برداشت رابطه‌محور، قدرت‌رابطه‌ای، واقع‌گرایی، گونه‌شناسی چهاروجهی قدرت

۱. دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

\* نویسنده مسئول: a.keivan.ir@gmail.com

## مقدمه

قدرت از کلمه لاتین *potere* (قادر بودن) مشتق شده، که همواره به توانایی، ظرفیت یا ویژگی سرشتی اشاره دارد. به طور معمول هر نوع بحث و بررسی در باب مقوله مزبور، با تأکید بر اینکه «به طور ذاتی مفهومی مجادله آمیز» است؛ آغاز شده، تعبیری که به دلیل بی. گالی (۱۹۵۶) باز می‌گردد. بر این پایه، نمی‌توان معنای آن را از طریق ارجاع به مفاهیم دیگر، روشن نمود؛ یا اینکه هر نوع قضاوت در مورد موضوعات مربوط به قدرت، از مفروضات بحث برانگیز به ویژه ارزشی متأثر بوده، در اشکال متفاوتی عمل کرده و از تجلیات مختلفی نیز برخوردار است. برخی نیز چون تاجیک (۱۳۸۳)، برای توضیح ویژگی یاد شده، به «منطق زبان‌شناسی» توسل جسته و مدعی‌اند که هیچ رابطه ذاتی، ماهوی و سترونی بین دال و مدلول قدرت وجود نداشته و هر نوع رابطه متصور می‌تواند بین این دو، (رابطه‌ای) قراردادی است. تحلیلگرانی مانند گوزینی و ویژگی مجادله آمیزی قدرت را از زاویه «گفتمان‌های هنجاری» مورد توجه قرار داده، آنچه که آن را به «مناظره‌های بین پارادایمی» (که ریشه در آراء کوهن دارد) پیوند می‌دهد. نکته دیگر اینکه به رغم گسترش حوزه مطالعاتی قدرت به ویژه در نیمه دوم قرن بیستم، دامنه ابهام‌ها و ناگفته‌ها در این زمینه کماکان بسیار گسترده است؛ چنانکه حتی نسبت به «تعریف» آن نیز اجماع نسبی میان نظریه پردازان شکل نگرفته. در واقع، این مقوله بیشتر از اینکه معنایی مرکزی داشته باشد، تفسیرهای مختلف از خود را شبیه به یک خانواده در کنار هم جای می‌دهد. نای (۲۰۰۴) مدعی است که چالش حاصل از «تعدد معانی» باعث شده که برخی مانند روزنا (۱۹۸۰) در برابر وسوسه یکناز گذاشتن مفهوم قدرت تسلیم شده و این واژه را از ادبیات خود حذف نموده و بجای آن از معانی دیگری یعنی «توانمندی‌ها» به منزله مالکیت، و یا «کنترل» به معنای نفوذ واقعی بر پیامدها، استفاده کند، هر چند به دلیل دشواری جایگزینی آن با مفهومی دیگر، ابتکار مزبور کارساز نشد.

به رغم موارد یاد شده، مفهوم «قدرت» همواره از نقشی محوری در واکاوی روابط بین الملل و سیاست جهانی برخوردار بوده؛ مقوله‌ای خاص که به عنوان عامل، متغیر یا نیروی پیش برنده اصلی یا «سکه رایج» در روابط میان دولت‌ها تصور شده است.

بر این پایه، هر نوع برداشت از قدرت، تأثیر مستقیمی در فرایند «مفهومی‌سازی سیاست جهانی» دارد. در این زمینه، حتی برخی چون دوال و چیدم (۲۰۱۴) مدعی‌اند که آگاهی از کارکردهای چندگانه‌ی این مقوله (قدرت) باید به‌عنوان پیش‌نیاز درک روندهای شکل‌گیری «نظم‌های جهانی» و روابط درهم‌تنیده آن، تلقی گردد. نکته بعد به انواع برداشت‌ها و رویکردهای معطوف به مطالعه قدرت از منظر سیاست‌بین‌الملل بازمی‌گردد؛ دیدگاه‌هایی که بیش از هر چیز به چگونگی پیوندبخشی میان دو جزء محوری قدرت یعنی «منابع» و «کنترل آثار و نتایج»، مربوط است. به زعم گوزینی (۲۰۱۳) بر مبنای منطق ناظر بر مطلوبیت‌های دیسیپلینی روابط بین‌الملل، تمرکز بر هر نوع تعریف یا برداشتی از قدرت، بر درک مهم‌ترین مؤلفه‌های بین‌المللی به‌ویژه «فرایند پیچیده تولید فرایند جهانی» و «توانایی بازیگران در جهت پیشبرد حق تعیین سرنوشت» تأثیرگذار است. در همین ارتباط، می‌توان افزود که «طبقه‌بندی مفهوم قدرت»، از یک سو، به مثابه هشدار نسبت به اشکال چندگانه و هم‌زمان قدرت در سیاست‌بین‌الملل تلقی می‌شود؛ و از سوی دیگر، فرصتی برای توسعه مشارکت دیگر رشته‌های علمی در دیسیپلین یاد شده محسوب می‌گردد.

در این میان نگرش «رابطه‌ای به قدرت» (قدرت‌به) که از نیمه دوم قرن گذشته از سوی طیفی از نظریه‌پردازان خارج از دیسیپلین مطالعات بین‌المللی مورد تأکید قرار گرفت، به تدریج به حوزه مطالعات قدرت در عرصه بین‌المللی نیز سرایت کرده و از این زاویه، تحلیلگران را با دستورکار جدیدی مواجه ساخت. به نظر می‌رسد که دیدگاه بالدوین (۲۰۰۴) را می‌توان به عنوان نقطه آغاز در زمینه نظریه‌سازی و شرح و بسط ابعاد مفهومی و تحلیلی «قدرت رابطه‌ای» در نظر گرفت؛ که دامنه اثربخشی برداشت مزبور (قدرت رابطه‌ای)، به گستره فراتری کشیده شد. واکاوی از دستورکار یادشده جهت‌گیری تحلیلی نوشتار حاضر را دربرگرفته و بر این پرسش اصلی مبتنی است که: برداشت رابطه‌محور چگونه بر مطالعات بین‌المللی قدرت تأثیرگذار بوده است؟ در پاسخ، فرضیه موردنظر عبارت است از اینکه: برداشت «رابطه‌محور» (قدرت‌به) مطالعات بین‌المللی قدرت را از نگرش سطحی‌نگر متأثر از دیدگاه منبع‌محور به سوی برداشتی چند-

بعدی از قدرت در ابعاد «گونه‌شناسی چهاروجهی»، «نظم‌های جهانی و تمدن‌ها» و «حکمرانی جهانی» سوق داده است. روش پژوهش این نوشتار، روش توضیحی - تبیینی بوده و بر این پایه سعی می‌شود که جهت‌گیری تحلیلی مورد نظر در بستری چالشی و مسأله‌محور هدایت گردد.

### مروری بر پیشینه و ادبیات پژوهش

در میان آثار معدودی که از سوی نویسندگان و تحلیلگران داخلی بر محور مقوله قدرت در مطالعات بین‌المللی انتشار یافته، محور یاد شده عمدتاً در قالب مبحث نظری در ارتباط با سیاست خارجی بازیگری خاص مورد توجه است و نگارنده به اثری که دگرگونی مفهومی و محتوایی این مقوله و نظریه‌های مربوطه را مدنظر داشته‌باشد، دست نیافت. در این مورد، می‌توان به مقاله‌ای که مهران کامروا (۲۰۱۷) در خصوص سیاست خارجی قطر ارائه داد، توجه کرد؛ که برای چارچوب نظری از مفهوم «قدرت ظریف» به عنوان مفهومی متشکل از سه عنصر «اعمال نفوذ»، «ایجاد شرایط مطلوب برای تحقق هدف» و «بسیج جهت‌گیری‌ها» بهره می‌برد (Kamrava, 2017)؛ و یا اکبرپور و کشیشیان سیرکی (۱۳۹۹) در چارچوب بررسی تحول در سیاست منطقه‌ای ایران، در بخش نظری مقاله به «قدرت نرم» اشاراتی دارند (اکبرپور و کشیشیان سرکی، ۱۳۹۹). اما در آثار خارجی منابع معتابھی را می‌توان برشمرد که مقوله قدرت در روابط و سیاست بین‌الملل را بویژه از بعد نظری مورد توجه قرار داده‌اند. در این مورد، آثار دیوید بالدوین در خصوص «قدرت رابطه‌ای» (Baldvin, 2013) یا تحلیل نظام‌مندی که بارت و دوال در خصوص «گونه‌شناسی چهارگانه قدرت» (Barnet and Duvall, 2005)، منابعی جریان ساز در این زمینه محسوب می‌شوند. در دیگر بخش‌های پیش روی این نوشتار نیز به منابع محوری متعددی در همین چارچوب اشاره شده است. بر این پایه، وجوه متمایز نوشتار حاضر را می‌توان در دو محور مشخص کرد: اول: واکاوی چگونگی پیوندیابی میان ادبیات اجتماعی و سیاسی در باب قدرت با مطالعات بین‌المللی در این

زمینه؛ و دوم: تمرکز بر مقوله قدرت رابطه‌ای و تشریح گستره تحلیلی آن در دیگر مباحث نظری معطوف به قدرت.

### ۱. تحول‌پذیری مطالعات قدرت

بر خلاف آنانی که قدرت را به مثابه میانبری برای فهم مسائل بین‌الملل دانسته و در زیر تعبیر «کاهلی روشنفکرانه» مدعی‌اند که قدرت راهکاری حاشیه‌ای برای عدم توضیح مسائل می‌باشد (Guzzini, 2013: 60)؛ این مقوله از ابعاد پیچیده و گسترده‌ای برخوردار است؛ که آگاهی از آن، تأثیر مستقیمی بر فهم سیاست‌جهان خواهد داشت. در این زمینه مقوله «تحول‌پذیری ادبیات قدرت» از اهمیت راهبردی برخوردار است. در واقع، قدرت به عنوان مفهومی محوری در مطالعات اجتماعی و بین‌المللی، همواره با تحول و دگرگونی همراه بوده، و در این فرایند چگونگی ماهیت، کارکرد، چینش عناصرسازای آن و الگوی تعامل میان آنان نیز دستمایه بازنگری‌های متعددی قرار گرفته. ویژگی یاد شده را می‌توان ریشه گرفته در منطق ناظر بر ادبیات علوم اجتماعی دانست؛ به این معنا که بر خلاف مفروضات قدیمی اثبات‌گرایان و تجربه‌گرایان در مورد نیل به نوعی واژگان علمی ثابت، رها از نظریه، و صرفاً مبتنی بر مشاهده و تجربه؛ رشته‌های مختلف علمی به‌ویژه در حوزه علوم اجتماعی در روند مستمر بازتولید خود با تحولات کوچک و بزرگی روبه‌رو می‌شوند. نکته مزبور از بعد «هستی‌شناسی» یعنی سرشت‌انسانی- اجتماعی «واقعیت اجتماعی» به افق دیگری اشاره دارد؛ به این معنا که خود واقعیت- اجتماعی موضوع مطالعات اجتماعی نیز در حال تحول‌مستمر بوده و یکی از پیامدهای آن نه فقط ظهور مفاهیم جدید، بلکه تغییر در گستره معنایی یا مدلولات مفاهیم قدیمی است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۶۵۰-۶۴۸). افزون بر نکته یاد شده، باید به وضعیت «بینارشته- ای» دیسیپلین روابط بین‌المللی نیز توجه داشت؛ به این معنا که به رغم استقلال از دیگر رشته‌های علوم اجتماعی، بسیاری از زیرشاخه‌های پژوهشی آن از دیگر رشته‌ها وام گرفته شده. بر این پایه، می‌توان به وجه «مصرف‌کننده‌بودن» آن از دیگر رشته‌های علوم اجتماعی واقف شد (داوند و داوند، ۱۳۹۶: ۱۹۶).

### ۱-۱. «تحلیل بین‌المللی قدرت» در بستر آراء اجتماعی و سیاسی

چنانکه اشاره شد، تفکیک علوم انسانی از یکدیگر، به‌ویژه علوم مرتبط با جامعه انسانی، خاصه در شرایطی که به حریم یکدیگر ورود می‌یابند، با مشکلات خاصی مواجه می‌باشد. قاعده یاد شده در حوزه مطالعاتی قدرت نیز کاملاً مصداق دارد. به عبارت دیگر، زمینه‌های احیای «رویکرد تحلیل قدرت» در نظم مفهومی و تحلیلی (دیسپلین) روابط بین‌الملل، به شدت متأثر از پیشینه تأمل‌برانگیز مباحث اجتماعی و سیاسی است. آگاهی از سابقه یاد شده، فراتر از الهام‌بخشی، به درک بهتر اندیشه‌ورزان حوزه مطالعات بین‌المللی از مفاهیم مختلف قدرت در قالب‌های مختلف نظری از جمله «علیت» و «سیاست» نیز کمک کرده است (Berenskoetter, 2007: 1, 2). جهت توضیح بیشتر ذکر چند نکته ضروریست:

نکته نخست به «روند تکوینی قدرت» مربوط است؛ به این معنا که ریشه آن به فلسفه و نظریه سیاسی بازگشته و در قرن بیستم (بویژه پس از جنگ جهانی دوم) قدرت در علوم سیاسی محوریت یافته و سپس به حوزه جامعه‌شناسی سیاسی گذر می‌کند. آثار لوکس و گیدنز به بستری برای تغییر مکان آن به عرصه جامعه‌شناسی سیاسی تبدیل شد و به مهمترین مفهوم در جامعه‌شناسی معاصر تبدیل می‌شود. محور شدن قدرت در آثار فوکو، زمینه تسری آن به دیگر حوزه‌های ادبی، فیلم و نقد متنی، تحلیل فمینیستی، تاریخ اجتماعی، تحلیل سازمان، کیفرشناسی، شناخت تمایلات و نیروهای جنسی و غیره را فراهم کرد (کلگ، ۱۳۸۳: ۴۴-۴۳).

نکته بعد اینکه قدرت به مثابه «نیروی اجتماعی» و بخش ذاتی از جامعه و «شرایط انسانی»، مانند جاذبه که فرصت اتصال فیزیکی به زمین را فراهم می‌کند، ما را قادر می‌سازد که در جامعه نهادینه شویم. در این میان، هر آنچه را که در باب قدرت باید گفته شود؛ می‌توان با استفاده از ایده «ظرفیت تاثیرگذاری بر نتایج» بیان داشت. به این ترتیب، در تعریف مزبور هر دو وجه «مالکیت» و «اعمال» قدرت قابل مشاهده است. البته این پرسش که بر کدام یک از این جنبه‌ها باید متمرکز شد؟ پرسشی تجربی است که پاسخی تجربی نیز می‌طلبد (Avelino and Rotmans, 2009: 550-551). در همین مورد، نکته دیگر اینکه ادبیات قدرت در نظریه‌های اجتماعی و سیاسی، همواره با نوعی

«آمیختگی با شرایط انسانی» همراه بوده؛ به عبارت دیگر، از هابز تا فوکو، فلاسفه و نظریه‌پردازان اجتماعی همیشه «قدرت» را با شرایط انسانی در هم پیچیده‌اند؛ چنانچه نیچه «احساس قدرت» را «بزرگترین عشق و اهریمنی برای انسان‌ها» می‌دانست (Berenskoetter, 2007:3). در این مورد می‌توان به آرای توجیه‌گر که در واکنش به دیدگاه «نیت‌گریز و تصنعی» رابرت دال (۱۹۶۸) در باب قدرت، طریق «نیت» گرای می‌تواند و عاملیت‌گریزی را در پیش گرفتند. در این مورد می‌توان به راسل و وبر به عنوان پیشگامان پیوند بخشی میان قدرت و نیت اشاره داشت.

نکته سوم اینکه بر خلاف پژوهشگران روابط بین‌الملل (به جز چند استثناء مانند دیوید بالدوین (۱۹۷۹؛ ۱۹۸۹؛ ۲۰۰۲)، سیتیا انلو (۱۹۸۹؛ ۱۹۹۶)؛ و استفانو گازینی (۱۹۹۳؛ ۱۹۹۸؛ ۲۰۰۰؛ ۲۰۰۶))، که کم و بیش از بحثی ساختاریافته درباره معنای قدرت طفره رفته‌اند؛ در چارچوب مناقشات جاری در میان آراء اجتماعی و سیاسی، می‌توان با تعاریف راهبردی و اثربخشی (مانند تعریف رابرت دال از قدرت در دهه ۱۹۵۰) مواجه شد؛ که حتی تا چندین دهه بعد نیز کماکان مورد توجه بودند. بر این پایه، می‌توان گفت که قدرت به یکی از اساسی‌ترین مباحث در علوم اجتماعی تبدیل شده که از ابعاد مختلف مورد «توصیف»، «توضیح»، «تجویز» و «پیش‌بینی» قرار گرفته است. با وجود این، نمی‌توان ویژگی‌های یاد شده را به معنای شکل‌گیری نوعی اجماع در خصوص قدرت تلقی کرد؛ چنانکه در سال ۲۰۰۲، سردبیر مجله آمریکایی «نقد علوم سیاسی» نوشت: انسجام واقعی در علوم سیاسی فقط در سطح مفهوم گسترده آن و در علاقه مشترک ما به قدرت وجود دارد. در همین مورد بیان شده که هر چند در سال ۲۰۰۶ و مجدداً در سال ۲۰۱۳ قدرت موضوع اصلی «همایش سالانه انجمن علوم سیاسی آمریکا» بود؛ اما توافق اکثریت قریب به اتفاق کارشناسان روی اهمیت قدرت به معنی این نیست که همه آنها روی این مفهوم و یا اصطلاحات مربوط به آن مانند کنترل، نفوذ، تحریک، اقتدار، ارعاب، و غیره اتفاق نظر دارند (Baldvin, 2016: 1-2).

نکته چهارم اینکه از منظر آراء اجتماعی و سیاسی «مجادله آمیز بودن قدرت»؛ نشان از این واقعیت دارد، که به رغم سابقه بلند قدرت در چارچوب سنت دیرپای اندیشه‌ی سیاسی در غرب، مقوله مزبور از گنجینه‌کننده‌ترین تجربیات اجتماعی محسوب شده و از

سوی ساختارهای جامعه به گونه‌های آشکار و پنهان مورد نقد واقع شده. شاید بتوان یکی از ریشه‌های این وضعیت را در این نکته دانست که « برای انسان‌ها تجربه قدرت بسیار آسان‌تر از تعریف آن است.» (Pallaver, 2011: 27-28). دامنه مناقشه‌انگیزی مقوله قدرت حتی به چگونگی ارتباطیابی آن با دیگر مفاهیم هم‌خانواده به‌ویژه «نفوذ» نیز کشیده شده. در این خصوص، برخی مخالفین بر این باورند که جایگزینی بین دو واژه طی ۵۰ سال گذشته، اثرات بسیار مخربی برجای گذاشته؛ زبانی که محصول بی‌توجهی به این نکته محوری است که هر چند هر دو معانی مشابهی دارند، اما به‌طور کامل هم معنی و مترادف نیستند (Morris, 2002: 8,13)

در مقابل، کسانی دیگر در جهت دفاع از این نوع جایگزینی، بیان داشتند که نه تنها این امر در آثار نظریه‌پردازانی چون دال و ناگل دیده می‌شود؛ بلکه از این طریق می‌توان به گستره دیگری از معانی اصلی و اصطلاحات مرتبط با قدرت از جمله کنترل، تحریک، اجبار، بازدارندگی، تحمیل، و غیره دست یافت. افزون بر آن، بین معانی دو واژه تشابهاتی وجود دارد و اکثر فرهنگ‌های لغات آنها را به‌عنوان مترادف به کار برده‌اند و در زبان محاوره هم این دو واژه قابل جایگزینی با همدیگر هستند؛ و دلیل نهایی و مهم اینکه واژه قدرت در معنای عمومی آن از مدت‌ها پیش در ادبیات روابط بین‌الملل جای خود را پیدا کرده است. (Baldvin, 2016: 7)

چالش یادشده در ارتباط با دو مقوله «قدرت» و «الگوی پیچیده» «علیت» نیز به چشم می‌خورد: اینکه باید در فهم قدرت بر «انتخاب فردی» تمرکز داشت یا باید به سراغ «ساختارهای وسیع‌تر در مکان‌های مختلف» رفت؟ وجه تأکید رابرت دال تمرکز بر «کنشگران منفرد» است (تصویر اول قدرت) که (به تعبیر بکراک و بارانتز) باعث شده که بعد «چارچوب‌سازی و برنامه‌سازی نادیده گرفته شده و نتیجه آن نیز ناتوانی در درک کامل روابط قدرت خواهد بود. اما در مقابل، پافشاری بر نیروهای بزرگ اجتماعی و چشم‌انداز طولانی تاریخی (تصاویر دوم و سوم قدرت)؛ به انتخاب و تمایلات فردی نقش کمتری می‌دهد. نکته قابل تأمل اینکه برخی اساساً این تمایزات را انتزاعاتی بی‌ثمر دانسته و صورت نخست قدرت را تنها چارچوب قابل اتکا قلمداد می‌کنند؛ رویکردی



که باعث می‌شود مشاهدات به حدود ابعاد رفتاری محدود شده و صرفاً راهبردهای سیاستگذاران برای دستیابی به اهدافشان مورد توجه قرار گیرد (نای، ۱۳۹۳: ۳۷-۳۶)؛ نکته پنجم به این بحث مهم اشاره دارد که از آنجا که انتخاب هر یک مفاهیم مختلف قدرت، نوعی «انتخاب هستی شناسانه» می‌تواند تلقی گردد؛ شایسته است که الگوهای گوناگون مفهوم‌سازی و طبقه‌بندی آراء معطوف به قدرت را نیز مدنظر قرار دهیم: به زعم برخی تمایز کلی در مباحث مربوط به قدرت می‌تواند بین تفاسیر ابزاری، ساختارگرائی و گفتمانی ترسیم شود. دیدگاه‌های ابزاری، قدرت را به عنوان منبع خاص بازیگر در جهت پیگیری منافع شخصی دانسته؛ و دیدگاه ساختارگرای به کیفیت توان ساختارهای مادی و فرآیندهای نهادی بر محور «از پیش تعیین‌کنندگی گزینه‌های رفتاری تصمیم گیرندگان» اشاره داشته و در نهایت، دیدگاه‌های گفتمان‌محور بر چگونگی تسلط بر ایده‌ها، هنجارها، چشم اندازها و باورها تأکید دارند؛ مقوله‌ای که از دیدگاه فوکو «ماهیت ساختاری گفتمان» و از دید هابرماس «ماهیت مبتنی بر عامل» را شامل می‌شود (Avelino and Rotmans, 2009: 546). برخی دیگر از سه شیوه اعمال قدرت در قالب «قدرت به»، «قدرت بر» و «قدرت با»<sup>۱</sup> سخن گفته اند (Pansardi, 2012؛ استیون لوکز (۱۹۷۴) به «سه تصویر» از قدرت در قالب «پیروزی در منازعات / ارباب‌دال، «محدود کردن گزینه‌ها/ بکراک و بارانتز» و «اقناع منطقی و اجماع» توجه کرده و دیگرانی چون کنگل ضمن این نکته که قدرت مقوله‌ای بین‌رشته‌ای باید دانسته شود؛ از سه «گروه خانواده» سخن می‌گوید که در حول برداشت‌های ابزاری، علی و درونی (ذهنی)<sup>۲</sup> از قدرت گرد آمده اند (کنگ، ۱۳۸۳). در همین زمینه، می‌توان به «فرمول سلگ» (۲۰۱۶ و ۲۰۱۸) در جهت تبیین رابطه قدرت با «کنش اجتماعی» اشاره داشت، که از سه نوع کنش «خودکنش» (عمل نهادهای اجتماعی بر مبنای قدرت خودشان که خارج و در ورای روابط اجتماعی وجود دارد- منطبق آمریکایی)، «چشم‌انداز بین‌کنشی» (قدرت به عنوان تابعی از روابط اجتماعی که در درون روابط

1 Power to  
2 Power over  
3 Power With  
4 Facilitative  
5 Agency  
6 Dispositional

مزبور و در نتیجه آن شکل می‌گیرد - الگوی امریکایی - اروپایی، «چشم انداز فراکنشی» (کنش اجتماعی و قدرت نه تنها رابطه‌ای بلکه شکل‌یافته و نهادی - مدل اروپایی) سخن می‌گوید (Favre, Swedlow & Verweij, 2019)؛ در نهایت، تأمل بر برداشت عملیتی یا اجبارگرا از قدرت و تحول آن به نگرش رضایت‌محور (از قدرت) (کیوان حسینی، ۱۳۹۹) به دورنمای دیگری از بحث اشاره دارد.

در پایان این بحث شایسته است که در خصوص برخی پی‌آمدها و نشانه‌های تأثیرگذاری آراء اجتماعی و سیاسی قدرت، بر مطالعات بین‌المللی (قدرت)، چند نکته مطرح شود:

- تأثیر تعیین‌کننده آراء هابز بر برداشت واقع‌گرایانه به قدرت در عرصه بین‌المللی.

- تأثیرپذیری نظریه‌های وابستگی متقابل و رژیم‌های بین‌المللی از دیدگاه بکراک و باراتز در باب «عدم تصمیم‌گیری» (تصویر دوم قدرت): دو نویسنده یاد شده در کتاب «دو چهره قدرت» (۱۹۶۲)، بر مبنای نقد برداشت رابرت دال در مورد قدرت، دیدگاه نوآورانه‌ای در خصوص «ساخت سکوت» ارائه دادند؛ که به «ابتکار برای وتو کردن پیشنهادات» اشاره داشت. بنابراین، بعد دومی از قدرت مطرح شد که شامل تحلیل «عدم تصمیم‌گیری» می‌شود. به عبارت دیگر، از این منظر، قدرت بیشتر غیرمستقیم و از طریق جای‌گیری در تنظیمات نهادی، و توانایی الف در تأثیرگذاری بر این تنظیمات «برعلیه» ب، عمل می‌کند. ردپای تأثیرگذاری مفروض «عدم تصمیم‌گیری» در نظریه‌های وابستگی متقابل را می‌توان در توضیحات معطوف به دو مقوله «حساسیت» و «آسیب‌پذیری» مشاهده کرد؛ چرا که اولی به میزان اثرپذیری الف در شرایطی که ب سیاست خود در یک حیطه خاص (از جمله تولید نفت) را تغییر دهد، اشاره داشته، و دومی به توانایی (یا ناتوانی) الف برای جایگزین کردن یک منبع (از جمله انرژی هسته‌ای) در واکنش به بروز تغییر احتمالی در سیاست تأمین انرژی ب توجه دارد. در همین ارتباط، رژیم‌های بین‌المللی (قوانین، هنجارها، فرایندها) نیز به‌عنوان «عامل مداخله‌گر» عمل کرده و وابستگی متقابل میان دولت‌ها

را به چالش می‌کشند. به این ترتیب، در سایه نقش آفرینی بازیگرانی از جنس منابع اقتصادی، نهادی، هنجاری،...، (به عنوان منبع قدرت) رفتار حاکمیتی دولت‌ها به چالش کشیده می‌شود. ناگفته نماند که جلوه‌های دیگر این بحث را در توضیحات کراسنر (۱۹۸۵) در مورد «فرا قدرت» می‌توان مشاهده کرد (Berenskoetter, 2007: 8-9)

- دیدگاه استیون لوکس جامعه‌شناس در اواخر دهه ۱۹۷۰ مبنی بر تبیین «کارکرد ایده‌ها و عقاید در فرایند شکل دادن به اولویت‌های اولیه دیگران» (تصویر سوم قدرت که مشارکت برانگیز، زیرکانه و کم‌تر نمایان است)، از تأثیر قابل تأملی بر دیدگاه نای در باب قدرت نرم برخوردار بوده است. البته در این خصوص تفاوت‌هایی نیز مشاهده می‌شود، به‌ویژه از بعد توجه به وجه ساختاری قدرت، که در مقایسه با نای (که به زعم برخی بسیار عامل محور است) لوکس در تشریح قدرت نامرئی به نقش انتخاب‌ها و تمایلات فردی (در برابر نقش ساختار) اهمیت کمتری می‌دهد (نای، ۱۳۹۳: ۳۷-۳۲).

- بسیاری از پژوهشگران عرصه اقتصاد سیاسی بین‌المللی که «هژمونی امریکایی» را مدنظر دارند (اشلی ۱۹۸۶؛ کاکس ۱۹۸۷؛ گیل و لائو ۱۹۸۹)؛ از دیدگاه‌های لوکز تأثیر گرفته‌اند.

- در همین مورد می‌توان به پژوهشگرانی اشاره داشت که در ارتباط با مبحث جهانی شدن و امپراطوری، به دیدگاه حاکمیتی فوکو توجه داشته‌اند (هارد و نگری ۲۰۰۰؛ لپشانز و رو ۲۰۰۵؛ مرلینگن ۲۰۰۷). قدرت گفتمان نیز در مطالعات فمینیستی و پسااستعماری مورد تأکید قرار گرفته، که طبقه‌بندی‌های غالب اجتماعی از جنسیت و نژاد را تخریب کرده و تأثیر آن بر سیاست جهانی را نشان می‌دهند (Berenskoetter, 2007: 14, 13).

- برخی مدعی‌اند که از منظر تحلیلگران قدرت در عرصه بین‌المللی، تعریف کنترل محور رابرت دال از قدرت (به عنوان توانایی الف به واداشتن ب به کار مورد نظر)، از قدمت و در عین حال اعتبار غیر قابل رقابتی برخوردار بوده؛ که ریشه آن را

1 Meta power  
2 Agent centered

در ویژگی‌هایی چون «پافشاری بر نیت‌مندی»، «توجه به عنصر تضاد خواسته‌ها» باید جست. در همین ارتباط، بیان شده که مباحث تاثیرگذار بالدوین (در خصوص برداشت رابطه‌ای از قدرت در عرصه بین‌المللی) شدیداً بر دیدگاه دال متکی است که در آن بازیگر الف متعاقب اعمال نفوذ بر بازیگر ب، تلاش می‌کند امور متفاوتی چون تأثیرات ناخواسته و ابزارهای غیرمادی نفوذ و تأثیرگذاری را همگام نماید (Pallaver, 2011:72, 74)

- قابل تعمیم بودن رویکرد هارت (۱۹۷۶) در خصوص «اندازه‌گیری قدرت» به سیاست بین‌الملل: از دید وی سه رویکرد اصلی برای مشاهده و اندازه‌گیری قدرت وجود دارد: کنترل بر منابع، کنترل بر بازیگران و کنترل بر حوادث و نتایج. رایج‌ترین شکل کنترل بر حوادث در سیاست بین‌الملل، کنترل مشترک بر حوادثی است که از اهمیت متقابل برای بازیگران برخوردارست؛ که در قالب وابستگی متقابل قابل تعریف است. به گفته هارت رویکرد کنترل بر حوادث و نتایج، از کاربرد قابل ملاحظه‌ای برای ارزیابی قدرت در عرصه بین‌الملل برخوردارست؛ به‌ویژه از این بعد که امکان بحث در باب قدرت، اقدام‌جمعی و وابستگی متقابل را در قالب نظریه‌ای واحد فراهم می‌کند (Pallaver, 2011:66-68).

## ۲-۱. تحول ادبیات قدرت محور در عرصه‌ی بین‌الملل

بر مبنای این منطق که «قدرت همواره وابسته به بستر است» (نای، ۱۳۹۳: ۱۷)، از منظر سیاست‌بین‌الملل تحول‌پذیری قدرت در بستر «ارتباط متقابل میان پدیده‌ها» معنا یافته و بر همین پایه، همگام با بروز دگرگونی در عرصه بین‌المللی به‌ویژه در حوزه‌های «الگوی توزیع قدرت» و «تکنولوژی‌های ارتباطات» می‌توان با جلوه‌های دیگری از قدرت مواجه شد. به عبارت دیگر، در سایه شرایط نوظهور ناشی از وضعیت «سیاست جهانی»، الگوهای مفهوم‌سازی قدرت در سطوح بین‌المللی، محلی و ملی و نیز در فضاها بین‌شهری، قومیت‌ها، خوشه‌های اقتصادی، پایگاه‌های اجتماعی اینترنتی و امثال آن نیز به چالش کشیده شده (Heywood, 2011: chap 9). در همین مورد، تصویر نای از جهان کنونی در قالب نوعی «بازی شطرنج سه بعدی پیچیده» متشکل از قدرت نظامی (در صفحه بالایی

شطرنج)، قدرت اقتصادی (در صفحه میانی شطرنج) و حوزه روابط فراملی که مرزهای خارج از کنترل دولت‌ها را درمی‌نوردد (صفحه زیرین شطرنج) قابل توجه است؛ به‌ویژه از این بعد که در سطح زیرین (فراملی) انقلاب اطلاعات از نقشی محوری برخوردار است. به این ترتیب، به زعم وی، در قرن حاضر دو نوع جابجایی بزرگ در قدرت در حال وقوع است که در «انتقال قدرت» (در بین دولت‌ها) و «پراکندگی قدرت» (از دولت‌ها به میان بازیگران غیر دولتی) خلاصه می‌شود (نای، ۱۳۹۳: ۱۱-۱۰). در همین ارتباط، می‌توان به شرایط اخیر ناشی از گسترش کروناویروس اشاره داشت، که حتی کاربرد منابع علمی و تکنولوژیک قدرت را دستخوش تحول ساخته؛ به گونه‌ای که باعث شده جلوه‌های جدید تسلیحات کشتار جمعی، در کنار دغدغه‌های ناشی از کاربرد غیرمسالمت‌آمیز علوم بیولوژیکی میان قدرت‌های بزرگ؛ مورد تأکید قرار گیرد (Mohamed Ibrahim, 2020)

## ۲. برداشت «قدرت رابطه‌ای» (قدرت به) در چارچوب مطالعات بین‌المللی قدرت

از آنجا که مقوله قدرت رابطه‌ای (قدرت مبتنی بر رابطه رفتاری - قدرت به) در ادبیات بین‌المللی (قدرت)، در نقد و ارزیابی محتوایی برداشت مبتنی بر «قدرت مبتنی بر کنترل منابع» (قدرت بر) ریشه دارد؛ در ابتدا برداشت دوم (قدرت بر) و سیر تحول آن بررسی شده و در ادامه برداشت اول (قدرت به) و عناصر، ویژگی‌ها و دامنه گسترش آن تشریح خواهد شد:

### ۲-۱. برداشت «قدرت به مثابه کنترل منابع» (قدرت بر)، مقدمه‌ای بر «قدرت رابطه‌ای»

در مطالعات بین‌المللی بدون تردید برداشت مبتنی بر رابطه‌ای بودن قدرت در ادبیات بین‌المللی، متأثر از دیدگاه‌هایی است که در چارچوب نظریه‌های اجتماعی و سیاسی به قدرت از منظر «منابع» و کنترل و نظارت بر آن (قدرت بر) نگریسته و در همین راستا، به حوزه ادبیات بین‌المللی در قالب «قدرت به مثابه منابع» تسری یافته است:

### ۱-۱-۲. ریشه‌یابی «قدرت‌بر» در آراء اجتماعی و سیاسی

برداشت «قدرت‌بر» بر نقش تعیین‌کننده «منابع» در فرایند اعمال قدرت و حصول به نتایج تأکید داشته؛ و در مقابل، نگرش مبتنی بر «قدرت‌به»<sup>۲</sup> که ریشه در آراء تحلیلگران علوم اجتماعی در نیمه دوم قرن گذشته دارد، بر «رفتار» و «رابطه»<sup>۳</sup> اصرار دارد. سابقه این نوع دوسویگی به آثار پیتکین (۱۹۷۲) باز می‌گردد؛ که بعدها توسط دیگر تحلیلگران بازتولید شد. در این مورد، می‌توان به دوبرداشت کلی اشاره داشت؛ یکی برداشتی که مشروعیت و مقبولیت هر دلیلی برای تمایز میان آن‌دو را مورد تردید قرار می‌دهد؛ و در مقابل، آنانی که بر این باورند که چون «قدرت‌به» همیشه بر وجود رابطه اجتماعی برخوردار از «علیت اجتماعی» دلالت داشته، و نیز «قدرت‌بر» به توانایی اعمال کنترل اشاره دارد؛ پس باید پذیرفت که این دو، به دو گونه مجزا از واقعیت‌های اجتماعی می‌پردازند. کسانی دیگر از زاویه «معیار هنجار» به موضوع نگریسته و معتقدند که مقوله «قدرت‌بر» به برداشتی نامشروع از قدرت در قالب «سلطه» اشاره داشته و در مقابل، «قدرت‌به» معادل «قدرتمندی»<sup>۴</sup> تلقی می‌شود. در این مورد، برعکس نگرش بی طرف افرادی چون رابرت دال، برخی از جمله لوکس<sup>۵</sup> معتقدند که «قدرت‌به»، محتوای ارزش‌گذارانه ذاتاً منفی دارد؛ چون الف زمانی بر ب قدرت دارد که بر ب به شیوه‌ای خلاف منافع او تاثیر گذارد. کیت دودینگ (1991) بر این باورست که چون «قدرت‌بر» سبب ایجاد برخی نتایج می‌شود، می‌توان آن را «قدرت نتیجه»<sup>۶</sup> نامید، و از سوی دیگر، چون «قدرت‌به» ضرورتاً در بردارنده روابط اجتماعی دست‌کم بین دونفر است، نمایان‌گر «قدرت اجتماعی» است. ناگفته‌نماند که وی آن را زیرمجموعه قدرت نتیجه تلقی می‌کند

(Pansardi, 2012: 76-77)

1 Power over  
2 Power to  
3 Relational  
4 Empowerment  
5 Lukes  
6 outcome power

## ۲-۱-۲. ردپای «قدرت‌بر» در ادبیات بین‌المللی

به‌طور کلی می‌توان گفت که «رویکرد کنترل منابع» (مخارج نظامی، اندازه نیروهای مسلح، تولید ناخالص ملی و جمعیت) پرکاربردترین و پذیرفته‌شده‌ترین رویکرد برای مطالعه قدرت ملی محسوب شده است. این رویکرد قدرت را با در اختیار داشتن منابع خاص یکسان دانسته؛ و مدعی است که ترکیب همه منابع (عمدتاً شامل منابع سطح ارتش) را می‌توان به عنوان معیاری کلی برای سنجش قدرت ملی به کار گرفت. (Pallaver, 2011:64) نکته بعد اینکه هر چند رد پای سابقه تمرکز بر مقوله «قدرت‌بر» به الگوی تقسیم‌بندی هالستی (۱۹۶۴) (قدرت به مثابه «عناصر قدرت ملی) ارجاع داده شده (Holsti, 1964: 1-2)؛ اما در این زمینه «نگرش واقع‌گرایانه (رنالیستی)» به قدرت، از موقعیت خاصی برخوردار است؛ چرا که مکتب یاد شده به عنوان نماد اصل برداشت منبع‌محور، به نوعی «قدرت» را به عنوان «ابزاری تحلیلی برای ایجاد مفهوم در سیاست بین‌الملل، طبقه‌بندی دولت‌ها و توضیح رفتارشان» به انحصار درآورده است (Berenskoetter, 2007:7). بر این پایه، تفسیری هستی-شناسانه مبنی بر اینکه «دولت‌ها به‌عنوان نهادهای رقابتی و قدرت‌محور همواره در پی کسب قدرت و امنیت می‌باشند» شکل گرفته؛ برداشتی که در انجیل رنالیسم مدرن یعنی کتاب "سیاست میان‌ملت‌ها" (۱۹۴۸) به خوبی تشریح شده؛ و کماکان نیز مورد توجه و نقد قرار دارد (Zamberardi, 2020). ناگفته‌نماند که برداشت منبع‌محور (به‌قدرت) به فصل مشترک نظریه پردازان واقع‌گرا تبدیل شده؛ و نیز در چارچوب منطقی درونی واقع‌گرائی (توزیع قدرت به مثابه بازی حاصل جمع صفر)، نفوذ و عمق برداشت رفتارگرا - رابطه‌ای (قدرت‌به) در چارچوب پیچیدگی‌های «مسأله امنیت»، امری صوری و تبعی تلقی شده و به این ادعا منجر می‌شود که برداشت مزبور به گونه‌ای خودفرمان به «قدرت‌بر» تبدیل خواهد شد (Berenskoetter, 2007:7). ناگفته نماند که در خصوص علل این نوع انحصارگری قدرت، باید به نقاط ضعف مکاتب رقیب از بعد «چگونگی پردازش قدرت» نیز توجه کرد؛ به این معنا که نظریه‌هایی چون نهادگرایی نولیبرال و سازه‌انگاری بر برجسته‌سازی نظری خود از طریق «کم‌اهمیت‌نشان دادن ضروریات قدرت در برابر فرآیندهای انتخاب اجتماعی و اهمیت-علی ساختارهای هنجاری و فرآیندهای یادگیری و ترغیب» تمرکز کرده و از تبیین راهگشای این امر که «قدرت چگونه مفهوم‌سازی شده و در درون نظریه‌های آنها عمل می‌کند» ناتوان

ماندند؛ وضعیتی که به نوعی ناکامی در مسیر «توسعه مفهوم‌سازی جایگزین قدرت» (در مواجهه با برداشت واقع‌گرایانه از آن) دامن زد (Pallaver, 2011:69-70).

### ۳-۱-۲. قدرت رابطه‌ای؛ سنتز «قدرت بر» در حوزه‌های اجتماعی-سیاسی و بین‌المللی

#### ۳-۱-۲-۱. زمینه‌های طرح و تقویت «قدرت رابطه‌ای»

قبل از پرداختن به مفروضه‌های برداشت رابطه‌ای نسبت به قدرت در چارچوب مطالعات بین‌المللی، که به نیمه دوم قرن بیستم بازمی‌گردد؛ شایسته است که به عوامل و زمینه‌هایی که به طرح و تقویت برداشت مزبور منجر شد؛ توجه شود. در این مورد، به نظر می‌رسد که مهم‌ترین عامل را باید دیدگاه‌هایی دانست که بر آشکارسازی کاستی‌ها و کج‌راهی حاصل از برداشت منبع محور تأکید داشتند. در این زمینه، چند نکته قابل طرح است: اولادپای پاسخگویی به الگوی تبیینی مورگنتاو و پیروانش از قدرت در قالب «عناصر قدرت ملی» را می‌توان در آراء طیفی از حامیان مطالعه روابط بین‌الملل به‌عنوان «علم اجتماعی» مانند اسپاروت‌ها، اسنایدر و هاس شناسائی کرد؛ هر چند به زعم برخی چون بالدوین، اولین مرحله تاریخی «تحول فکری مفهوم قدرت در ادبیات آمریکایی روابط بین‌الملل» در حد فاصل جنگ جهانی اول و دهه ۱۹۶۰ شکل گرفت (Baldvin, 2016: 4)؛ ثانیاً در دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۷۰ و مقارن با تضعیف هژمونی پارادایم واقع‌گرایی بر ادبیات امنیت و بویژه قدرت (کیوان حسینی، علوی زاده، ۱۳۹۲: فصل دوم)؛ صحنه دیگری از چالش‌های نظری درخصوص مقوله مزبور (قدرت) به ویژه از بعد پیوند میان «منابع و توانایی کنترل نتایج» بروز کرد؛ که بر ضرورت پردازش جامع‌تر مفهوم قدرت تأکید داشت. در این ارتباط، حوادث و تجارب زیر قابل توجه است:

- تجربه ناکامی آمریکا در نبرد ویتنام، زمینه‌ساز موضوعی شده که برخی چون بالدوین از آن به‌عنوان «پارادوکس قدرت تحقق نیافته» سخن گفته‌اند. براین مبنا، در برابر آنانی که ریشه ناکامی مزبور را در منطق «ضربه ناموفق» پی جویی کرده و به نبود «اراده» (از سوی طرف آمریکایی) برای کاربرد منابع (نه ضعف‌های نسبی این دولت)، تأکید داشتند؛

1Elements of national power

2paradox of unrealized power



کسانی دیگر (پیروان نونهادگرایی) ملهم از پارادوکس یاد شده، وجه تعیین‌کنندگی قدرت (کنترل منابع الزاما به معنای کنترل پیامدها) را زیر سؤال برده و به وجه مزبور (تعیین‌کنندگی قدرت) در قالب مقوله‌ای «شرایط - محور» (نه تعیین‌کننده) توجه کردند. بر این پایه، از نوعی «انحراف تحلیلی» مبنی بر «نفی امکان ارزیابی تجربی قدرت و بری دانستن آن از هر اشتباه»، جلوگیری شد.

- در چارچوب نظریه اقتصادسیاسی بین‌المللی، نشانه‌های مشخصی از چالش در برابر برداشت «قدرت‌بر» بروز کرد. در این مورد، می‌توان به نگرش «قدرت ساختاری به منزله» قدرت غیر عمدی اشاره داشت؛ چنانکه سوزان استرنج (۱۹۸۸) قدرت را بر حسب تأثیرات آن نه نتایج مورد انتظار، بررسی کرده و معتقد است که قدرت دیگر به دولت‌ها و یا توانمندی‌های نظامی بستگی نداشته و در مقابل، مواردی چون کنترل بین‌المللی اعتبار (پرستیژ) و اطلاعات، مورد تأکید است (Guzzini, 2013: 48-58)

- برداشت جوزف نای تحت عنوان «قدرت نرم»، هر چند تقریباً در انتهای زنجیره نظریه‌پردازی در این مورد قرار دارد؛ اما در جهت زمینه‌سازی برای تقویت نگرش «قدرت‌به» بر سه محور تأکید داشت: آگاهی نسبت به منطق «تحول‌پذیری قدرت» در بستر شرایط گوناگون بین‌المللی؛ توجه به ضرورت بهره‌گیری توأمان از منابع مادی و غیرمادی قدرت در جهت پیشبرد منافع و اهداف ملی؛ پافشاری بر اولویت جزء غیرمادی قدرت در برابر جزء مادی یا سخت افزاری آن (اولویت «قدرت‌به» بر «قدرت‌بر») (کیوان حسینی و جمعه‌زاده، ۱۳۹۲).

ثالثاً، دامنه نقدهای معطوف به نگرش منبع محور (به قدرت) بسیار گسترده بوده، که در ادامه به مهمترین آن اشاره می‌شود:

- فراتر از این باور سنتی که الزامات قدرت / منافع محور در شرایط بحرانی، بر هر «خیر عمومی» یا «منافع عمومی» فراملی یا بین‌المللی سایه خواهد افکند؛ باید پذیرفت که روابط قدرت محور بین دولت‌ها، صرفاً به لایه نازل و محدودی از سیاست جهانی اشاره دارد. این واقعیت در مواجهه با ابتکارات

1 Non- intentional power  
2 Soft power

انکارناپذیری چون جامعه بین‌المللی یا «جامعه مدنی جهانی» از نافذیت بیشتری برخوردار است (Cerny, 2013:384).

- وجه «غیراقلمی دانستن فضای روابط قدرت» مانند آنچه در سایه جهانی شدن بروز کرده، دامنه تمرکز رئالیستی بر جنگ و قابلیت‌های نظامی و حتی بر دولت را نیز تغییر می‌دهد (Berenskoetter, 2007:8,10).

- از زاویه «ابعاد نتایج منازعه»؛ تمرکز بر قدرت ملی مانع از بررسی نقش بازیگران غیردولتی در تعیین نتایج منازعات شده؛ این که چه نوع از منابع باید در سنجش کلی قدرت مورد ارزیابی قرار گیرند، در ابهام فرو رفته؛ و در نهایت؛ برای انواع مختلفی از منازعات، ترکیب‌های مختلفی از منابع مورد نیاز خواهد بود تا نتایج منازعات را شرح دهد (Pallaver, 2011:65).

در راستای نکات بالا، لازم به ذکر است که در واکنش به تأثیرپذیری مکتب‌شیکاگو از نگرش واقع‌گرائی (قدرت زیرمجموعه‌ی نفوذ)، نسل دوم یعنی لیبرال‌ها (همچون کوهن و نای) با طرح ایده‌های محدودکننده حاکمیت دولت‌ها مانند وابستگی متقابل؛ به این نگرش که تصمیمات همیشه توسط دولت‌ها اخذ نمی‌شود، دامن زدند (Berenskoetter, 2011:1-11).

۲-۳-۱-۲. عناصر و ویژگی‌های برداشت رابطه‌ای از قدرت (با تأکید نگرش بالدوینی)  
اولین جلوه‌های نگرش رابطه‌ای به قدرت، به انتشار کتاب «قدرت و جامعه» توسط لاسول و کاپلان (۱۹۵۰) بازمی‌گردد، که به عنوان نقطه عطفی بین رویکرد قدیمی «قدرت به عنوان منابع» و رویکرد جدید «قدرت رابطه‌ای»، تلقی شده. در این ارتباط، دال (۱۹۶۸) بر نیاز به مطالعه تجربی نظام‌مند روابط قدرت تأکید داشته و جرویس (۱۹۷۶) نیز بر این باور بود که تعریف قدرت به عنوان کنترل بر منابع، خطر نادیده گرفتن «بُعد رابطه‌ای» در تحلیل قدرت را پیش می‌کشد؛ به ویژه این واقعیت که منابع باید توسط دیگران به رسمیت شناخته شوند (Berenskoetter, 2007:7). به نظر می‌رسد یکی از اولین نظریه‌پردازانی که چارچوبی منسجم و مستدل از قدرت رابطه‌ای را ارائه داد، دیوید بالدوین است؛ که در اولین سال‌های قرن جدید برداشت مزبور را تحت عنوان «انقلابی در تحلیل قدرت» معرفی نمود. به زعم وی دیدگاه مزبور ریشه در آراء طیفی از اندیشمندان در رشته‌های روانشناسی، فلسفه، جامعه-

شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی در نیمه دوم قرن بیستم دارد. بالدوین جهت ارائه دیدگاه تبیینی خود در این خصوص، ابتدا به نقد رویکرد «عناصر قدرت ملی» پرداخته و آن را جلوه‌ای تکامل یافته از برداشتی می‌داند که در قرن هجدهم نسبت به مقوله مزبور (قدرت) مطرح بود؛ و در دهه‌های بعد در آثار مورگنتاؤ، والتز (۱۹۷۹) و میرشایمر (۲۰۰۱) نمود یافت. در این راستا، او معتقد است که حامیان این رویکرد، قدرت را با «در اختیار داشتن منابع خاص» یکسان دانسته، و در عین حال از نوعی «فرایند تبدیل» سخن می‌گویند؛ که از طریق آن کنترل بر منابع به «کنترل بر بازیگران و حوادث» منتج خواهد شد. بالدوین چالش‌های ناشی از این نوع برداشت از قدرت را از زوایای «مشکل بالقوه یا ذاتی ناشی از تلقی منابع قدرت به عنوان خود قدرت»، «مشکل تعویض‌پذیری قدرت»، «مشکل نیت (نیت‌بودگی) قدرت» و «مشکل اندازه‌گیری قدرت» مورد بررسی قرار داده (Baldvin, 2013: 277-279)؛ و در مقابل، مدعی است که برداشت رابطه‌ای، به‌عنوان «ایده‌ای علی»، قدرت را به‌عنوان رابطه‌ای (واقعی یا بالقوه) در نظر می‌گیرد، که در آن رفتار بازیگر الف حداقل تا حدودی باعث ایجاد تغییر در رفتار بازیگر ب خواهد شد.

در این شرایط، رفتار را می‌توان به‌صورت گسترده‌ای شامل باورها، نگرش‌ها، ترجیحات، عقاید، انتظارات، عواطف و/یا زمینه عمل کردن دانست. بر این پایه، قدرت رابطه‌ای (بالفعل یا بالقوه) بین دو یا چند بازیگر (افراد، دولت‌ها، گروه‌ها...) شکل گرفته و نمی‌توان آن را دارایی و مایملک هر کدام از آنان دانست. به این ترتیب، قدرت به جای مقوله‌ای یکپارچه و تک بعدی، به صورتی چندبعدی در نظر گرفته می‌شود. (Baldvin, 2013: 274) در این ارتباط، بیان شده که اولاً اساس مفهوم رابطه‌ای قدرت به عنوان فرآیندی تعاملی، «توانایی نشان دادن تغییر در نتیجه» (اعمال نفوذ بر رفتار بازیگر مخاطب) است. ثانیاً از انگیزه‌های توسعه رویکرد رابطه‌ای قدرت، غلبه بر مشکل «تعویض‌پذیری» می‌باشد؛ در واقع، بر اساس برداشت مزبور، به جای اینکه قدرت یک اندازه متناسب با همه طبقه‌بندی‌ها باشد، به تعدادی از اجزای سازنده تقسیم شده و نشان می‌دهد که هر طیف از اجزاء یادشده، چگونه در زمینه‌های موضوعی خاص اعمال می‌گردد. به زعم وی ابعاد قدرت به‌طور معمول شامل اندازه آن،

اهداف، قلمرو، وزن (مقدار منابع) و هزینه‌ها (فرصت صرف نظر کردن از یک رابطه) می‌شود (Pallaver, 2011:63-64).

### ۳. چارچوب تعمیم‌یافتگی قدرت رابطه‌ای

آغاز قرن جدید با هشدارهایی از سوی تحلیلگران قدرت همراه بود، به گونه‌ای که حتی برخی پیش‌بینی کردند که «سیاست جهان در آستانه رسیدن به نقطه تحولی است؛ که بر مبنای آن، ماهیت قدرت به سمت چیزی شبیه الگوی داخلی، دگرگون خواهد شد» (Gladwell, 2000). البته در این مورد تحولاتی چون حادثه یازدهم سپتامبر و بویژه تهاجم به عراق در سال ۲۰۰۳، را می‌توان به مثابه نقطه عطفی در تشدید تمرکز پژوهشگران بر ابعاد - قدرت دانست؛ وضعیتی که در سایه جنگ علیه تروریسم، ... نیازهای بدیعی در چارچوب تحلیل قدرت را پیش کشیده و زمینه تغییر «کارکرد ابزار مفهومی» در جهت دستیابی به واقعیت‌های مهم روابط قدرت در امور بین‌الملل را فراهم کرد. بر این مبنای، زمینه تعمیم‌یافتگی برداشت قدرت رابطه‌ای به دیگر مقوله‌های مورد توجه ادبیات بین‌المللی قدرت شکل گرفت. در ادامه به این نوع چارچوب تسری‌یابی در چارچوب سه مقوله «چهارچهره قدرت»، «تحلیل نظم‌های جهانی و تمدن‌ها» و «مقوله حکمرانی جهانی» توجه خواهد شد:

#### ۳-۱. ابتکار «چهارچهره قدرت»

بدون تردید یکی از نمادهای مناقشه‌آمیزی قدرت را می‌توان در ترسیم دسته‌بندی‌هایی دانست که از دهه‌های گذشته در جهت طیف‌بندی انواع قدرت ارائه شده. در این زمینه، می‌توان به آرائی اشاره کرد که تحت تأثیر ادبیات موسوم به «چهارچهره قدرت» مطرح شده. پیتر دیجسرا از اولین نظریه‌پردازانی است که در اوایل دهه ۱۹۹۰ از این منظر به قدرت پرداخته: اولین چهره قدرت اینکه «چه کسی قدرت را اعمال می‌کند؟»؛ دومین اینکه «چه مسائلی در دستورالعمل‌ها و به وسیله چه کسانی قرار می‌گیرند؟»؛ سومین، برداشتی رادیکال، اینکه «به منافع عینی چه کسانی ضرر می‌رسد؟»؛ و در نهایت، برداشتی انتقادی که «چه نوع سوژه‌ای

1 Four faces of power

2 Peter Digeser

تولید می‌شود؟» (Digeser, 1992) بر خلاف دیدگاه مزبور که از نوعی «سنخ‌شناسی نظام‌مند» (سیستماتیک) محروم بوده و به همین دلیل چارچوب تحلیلی مناسبی برای کاربست «قدرت رابطه‌ای» محسوب نمی‌شود؛ دیدگاه‌های دیگری را در چارچوب ابتکار یاد شده می‌توان برشمرد، که از ارتباط ماهوی یاد شده برخوردارند:

### ۱-۱-۳. الگوی بارنت و دوال (۲۰۰۵)

پافشاری دو نویسنده مزبور بر «روابط اجتماعی» به عنوان بستر اصلی شکل‌گیری و قوام رابطه قدرت محور؛ مؤید جلوه دیگری از قدرت رابطه‌ای می‌باشد؛ این مهم در فضای تمرکز بر «نظام معنایی و دلالت» (در قالب قدرت مولد) از نافذیت بیشتری برخوردار می‌شود. بر این پایه، قدرت کالایی تولید شده در بستر روابط اجتماعی و تأثیراتی است که به بازیگران امکان می‌دهد شرایط و سرنوشت خود را شکل دهند. به این ترتیب، قدرت عبارتست از: ایجاد تأثیرات و نفوذ بر بازیگران، «در و از طریق روابط اجتماعی»، که به قابلیت و ظرفیت آنان (بازیگران) در کنترل سرنوشت خود شکل می‌دهد. در این ارتباط، به نوعی دوگانه روابط اجتماعی توجه شده، که از طریق آن سوژه‌های اجتماعی به‌طور متفاوت، توانمند و محدود می‌شوند تا شرایط حیات خود را تعیین کنند. یک بُعد، به «نوع» روابط اجتماعی (تعامل/تقابل) مربوط است، که قدرت از طریق آن عمل می‌کند؛ و دیگری «ویژگی‌های روابط اجتماعی» که از طریق آنها تأثیرات تولید می‌گردند (خاص، مستقیم یا منتشرشده و غیرمستقیم) یا «اختصاصی بودن» روابط اجتماعی - چه در شکل مستقیم چه در شکل‌های پراکنده آنها. بر این مبنای چهار نوع «قدرت» از یکدیگر متمایز می‌شوند: «قدرت قهرآمیز»<sup>۱</sup>: تعاملات اجتماعی که در آنها یک سوژه به‌طور مستقیم یک سوژه دیگر را کنترل می‌کند؛ «قدرت نهادی»<sup>۲</sup>: تعاملات اجتماعی گسترده که سوژه‌ها به‌طور غیرمستقیم یکدیگر را کنترل می‌کنند؛ «قدرت ساختاری»<sup>۳</sup> شکل‌گیری سوژه‌ها در بافت و بستر اجتماع، به گونه‌ای که آنان (سوژه‌ها) در رابطه‌ای مستقیم با یکدیگر قدرتمند

1 Compulsory power

2 Institutional power

3 Structural power

می‌شوند؛ و در نهایت، «قدرت‌سازنده/مولد»؛ که به ساخت‌متکنترسوگیری در نظام‌های معنایی و دلالت می‌پردازد (Barnett & Duvall, 2005:43-44).

## ۲-۱-۳. پترسن، (لوئیس و کلارک) کولگ (۲۰۱۲)

نویسندگان مزبور «اشکال چهارگانه قدرت» را در این چارچوب خلاصه می‌کنند: «قدرت-اجبارآمیز»<sup>۱</sup> که بسیار با قدرت نظامی در ارتباط بوده، به رابطه‌ای رقابتی بر مبنای «بازی با حاصل جمع صفر» متکی است؛ «قدرت چانه‌زنی»<sup>۲</sup>، کاملاً مرتبط با قدرت اجبارآمیز بوده و به ابزارها و منابع متکی است؛ «قدرت هماهنگ شده»<sup>۳</sup> به عنوان ظرفیت اقدام هماهنگ (و نه ظرفیت دستیابی به اهداف مشترک) که از آن می‌توان برای حمایت و افزایش قدرت چانه‌زنی یا قدرت اجبارآمیز استفاده کرد. در این ارتباط، مواردی چون موج بهار عربی (۲۰۱۱) و سقوط دیوار برلین، قابل طرح بوده و در ضمن، این نوع قدرت می‌تواند به فهم تأثیر بازیگران غیردولتی و شبکه‌های فراملی نیز کمک کند. در نهایت، «قدرت نهادینه-شده»<sup>۴</sup> که ضمن نزدیکی به مقوله قدرت سیاسی (بر خلاف سه نوع قبلی)، دربرگیرنده‌ی ظرفیت اتخاذ تصمیمات، اجرای قوانین، فراهم کردن کالاهای جمعی اساسی و دستیابی به اهداف جمعی است (Lewis, 2012: 4-13) (Petersen, Clark and Colleg).

با توجه به توضیحات ارائه شده، به نظر می‌رسد که به‌طور عمده در میان وجوه چهارگانه قدرت، وجه نهایی قدرت (نهادینه شده) از ارتباط ماهوی بیشتری با برداشت رابطه‌ای به قدرت برخوردار بوده؛ هر چند در مقایسه با چارچوب مورد نظر بارنت و دوال، ضریب پایبندی الگوی یاد شده به برداشت مزبور (رابطه‌ای) کمتر است.

۴. تحلیل نظم‌های جهانی و تمدن‌ها  
دامنه بحث در باب کاربست قدرت در عرصه بین‌المللی به‌ویژه از منظر قدرت رابطه‌ای، به عرصه تحلیل‌های معطوف به نظم‌های جهانی و تمدن نیز سرایت کرده. در این مورد

1 Productive power  
2 Coercive Power  
3 Bargaining Power  
4 Concerted Power  
5 Institutionalized Power

کاتزنشتاین (۲۰۰۹) بر پایه تمایزگذاری میان «قدرت تمدن‌ها» با قدرت «در تمدن‌ها»، تأکید دارد که هر چند در چارچوب تمدن می‌توان هر دو نوع قدرت سخت و نرم را اعمال کرد؛ اما در عین حال، این قدرت اجتماعی است که با شکل دادن به ساختارهای بنیادین اجتماعی، نظام‌های معرفتی و محیط پیرامون، در سطحی عمیق‌تر از سطوح رفتاری افراد عمل می‌کند (Katzenstein, 2009: 25). دوال و چیدم (۲۰۱۴) در ارتباط با رابطه میان قدرت و «تحلیل نظم‌های جهانی و تمدن‌ها» معتقدند که هر چند طبقه‌بندی- چهارگانه از چهره‌های قدرت، به پذیرش و فهم منطقی پیچیدگی آن کمک می‌کند؛ اما در عین حال، از طریق نوعی تخصیص ناسنجیده، ساده‌سازی و رفع ابهام از این مقوله، ممکن است تمایزات مفهومی میان چهره‌های مختلف قدرت، به گونه‌ای انعطاف‌ناپذیر و ثابت معرفی گردد. این دو ملهم از نگرش دریدا درباره «عدم قطعیت»، از قدرت به مثابه امری «تصمیم‌ناپذیر» سخن گفته‌اند. به زعم اینان، در برابر هر کنش مبتنی بر تصمیم‌گیری، دو قطب معنایی به ظاهر متضاد و عمیقاً مرتبط به هم، یعنی «قدرت» به مثابه «ظرفیت شدن»<sup>۲</sup> و قدرت به‌عنوان «مولد تأثیرات»<sup>۳</sup> وجود داشته، و فرایند تصمیم‌گیری در میان این دو قطب درنوسان است. به این معنا که گاهی بر قدرت به مثابه‌ی «قابلیتی بالقوه» تمرکز داشته؛ و گاهی به آن از زاویه «عامل تأثیرگذار بر ایجاد تأثیرات» توجه می‌شود. این نوع وضعیت که نوعی «عدم قطعیت ساختاری»<sup>۴</sup> را شکل می‌دهد؛ بر روند تأثیرگذاری قدرت بر جریان شکل‌گیری، تکامل و اضمحلال نظم‌های جهانی و تمدن‌ها نیز تأثیر گذاشته؛ و در این میان، دامنه منابع مورد نیاز تصمیم‌گیرندگان، حوزه‌ای بسیار فراتر از منابع مادی و رویکرد کنترل منابع را باید پوشش دهد (Duvall and Cidam, 2014). به این ترتیب، از این زاویه نیز برداشت رابطه‌ای از قدرت از جلوه‌ای دیگر برخوردار شده و به کار بست عناصر سازای غیرمادی قدرت بویژه از بعد «مولد تأثیر» دلالت دارد.

۱. گرفته شده از واژه‌ی ابداعی افلاطون یعنی «فارماکون»، که به‌طور همزمان هم زهر است و هم نوشدارو.

2 Undecidable

3 Capacity of becoming

4 Productive of effects

5 Structural indeterminacy

## ۵. مقوله حکمرانی جهانی<sup>۱</sup>

هر چند ایده حکمرانی جهانی از سابقه بلندی برخوردار است، اما بعد از جنگ سرد به اهمیت آن افزوده شده؛ و در واقع، از مفهومی ناشناخته به یکی از موضوعات کانونی در «روابط بین‌الملل پساجنگ سرد» تبدیل گردید. بر این مبنا، به تدریج مقوله «تقویت ارتباطات بین دولت‌ها و مردم»، که بیشتر به عنوان جهانی شدن شناخته می‌شد، به عنوان مفروضی در جهت ایجاد حکمرانی و قاعده‌سازی (در سطح جهانی) تلقی شد. بر این پایه، در سایه «حکمرانی جهانی» است که دولت‌ها و مردم قادر خواهند بود تا در اقتصاد، محیط‌زیست، امنیت و مسائل سیاسی همکاری کرده، اختلافات خود را به شیوه مسالمت‌آمیز برطرف نموده و منافع و ارزش‌های مشترک را تقویت کنند. در مقابل، در صورت فقدان تقاضای کافی برای این نوع حکمرانی، احتمالاً دولت‌ها دوباره به سیاست‌های حمایتی بازخواهند گشت و شرایط را برای منازعات ماندگار بازتولید می‌کنند. به همین دلیل، برخی حکمرانی جهانی را به عنوان اندیشه‌ای برای ارائه بهترین اجتماع بین‌المللی تلقی کردند (Barnett & Duvall, 2004: 1-2). در سال‌های اولیه قرن جدید، چگونگی ارتباط میان قدرت و حکمرانی جهانی چندان مورد توجه نبود. به عبارت دیگر، ادبیات حکمرانی جهانی با نوعی «تعارض (پارادوکس) قدرت محور» مواجه شد؛ که در بروز طیفی از پرسش‌های محوری در باب روند اعمال قدرت و نتایج حاصل از بسیج منابع مربوطه ریشه داشت. از جمله: توانایی بازیگران برای وادارسازی دیگر کنشگران به رفتار مطلوب، چگونه نقش‌آفرینی می‌کند؟ بازیگران چگونه، چرا و چه زمانی در وضعیت «قدرت‌بر» نسبت به دیگران قرار می‌گیرند؟ چگونه «ساختارها و روندهای ماندگار زندگی جهانی»، بر توانایی بازیگران در شکل‌دادن به آینده آنان تأثیرگذار است؟ ساختارها و گفتمان‌های هنجاری از چه نوع تأثیری بر توانایی اجتماعی بازیگران برخوردار است؟ وضعیت تعارض‌آلود یاد شده در شرایطی بروز کرد که فضای امنیت‌گرایی بین‌المللی در دوره‌پس از واقعه سپتامبر خاصه از ابعاد جنگ‌علیه‌تروریسم، حمله امریکا و اشغال عراق، تمایل آشکار ایالات متحده به استفاده (یا سوءاستفاده) از سازمان‌های بین‌المللی، قانون و معاهدات، و نیز، مناظره بر سر امپراطوری امریکا؛

<sup>1</sup> Global Governance



ضرورت توجه و بازاندیشی در باب قابل‌رؤیت‌ترین و مخرب‌ترین ابعاد قدرت را در دستورکار پژوهشگران قرار داده بود. برای گره‌گشایی از وضعیت تعارض-نمای (پارادوکسیکال) یاد شده و نیز در جهت اثبات این مدعا که حکمرانی جهانی و قدرت (رابطه‌ای) از ارتباطی ناگسستنی برخوردارند؛ به چند نکته می‌توان توجه داشت:

نخست؛ پافشاری افراطی بر لیبرالیسم و هنجارهای لیبرال به عنوان مبنائی برای اجماع‌هنجاری (یا هدفی جمعی) در شرایط پساجنگ‌سرد: «واژه جنگ‌سرد» فراتر از توصیفی از سیستم تهدید دوقطبی، نمایانگر الگویی برای تحلیل سیاست بین‌الملل بود. به این ترتیب، در شرایط نوظهور (پساجنگ‌سرد) دغدغه اصلی این بود که: چه چیزی می‌تواند یا می‌باید جایگزین الگوی تحلیلی گذشته شود؟ از آنجا که سیاست بین‌الملل در وضعیت مزبور بشدت از ارزش‌های بنیادین لیبرال و جهانی‌شدن تأثیر پذیرفته بود؛ توجه به منابع و وجوه غیرمادی قدرت در چارچوب ادبیات حکمرانی جهانی منطقی به نظر می‌رسید (Barnett & Duvall, 2004). (۵-۴). ناگفته نماند که این نوع برخورد با ادبیات لیبرالیستی، به معنای این نیست که در چارچوب ادبیات یاد شده، از ابعاد مفهومی و تاریخی، تعارض و اختلاف وجود ندارد (م.ک: Richardson, 1997).

دوم؛ اصرار بر نقش سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان مجریایی نافذ برای «تقویت و مدیریت ارتباطات فزاینده بین‌المللی» در سطوح بین‌دولتی و فرادولتی، بازیگری نقش‌آفرین برای گسترش «ارزش‌های بنیادین اجتماع بین‌المللی» و هماهنگ‌کننده و تنظیم‌گر جهانی با وابستگی متقابل فزاینده. (6: Barnett & Duvall, ۲۰۰۴). بر این مبنا، با تأکید بر اینکه اجتماع بین‌المللی می‌تواند منافع مشترک را ارتقا داده، مشکلات مشترک را حل و فصل کند و ارزش‌های مشترک جمعی را توسعه دهد، نظام معنایی لازم برای کاربست برداشت رابطه‌ای به قدرت فراهم شد.

سوم: اقبال نظریه‌های روابط بین‌الملل به سوی ادبیات حکمرانی جهانی - قدرت (رابطه‌ای):

قبلاً در مورد آثار عقب‌نشینی نظری‌هایی چون نولیبرال و سازه‌نگاری از پرداختن به ادبیات قدرت (به‌ویژه از بعد فرصت‌سازی برای ترک‌تازی واقع‌گرائی در این عرصه)، نکاتی مطرح شد. یکی دیگر از ویژگی‌های مطالعات بین‌المللی پساجنگ‌سرد، اقبال

طیفی از نظریه‌های روابط بین‌الملل به سوی مقوله قدرت می‌باشد. در واقع، فضای نوظهور یاد شده که با نوعی هنجارگرایی لیبرال همراه بود؛ به تدریج بسترسازی برای پیشبرد آرمان حکمرانی جهانی از طریق «ایجاد نظم بین‌المللی متکی به هنجارها و قواعد» (و نه اجبار) را در دستور کار قرار داد. بر این پایه، در کنار مباحثی همچون حکمرانی بدون حکومت و جامعه مدنی جهانی، نظریه‌های نهادگرایی نولیبرال و سازه‌انگاری نیز به سوی بازنگری در ادبیات قدرت سوق یافت؛ گرایشی که فراتر از محدودیت‌های «تبیین واقع‌گرایانه قدرت» بر عناصرسازای نهادی، ذهنی و هنجاری این مقوله تأکید داشت. به این ترتیب، گستره‌ای از نظریه‌های روابط بین‌الملل که از مجرای توجه صریح و نظاممند به قدرت (قدرت رابطه‌ای) به موضوع حکمرانی جهانی توجه داشت؛ بروز کرد. در این زمینه، ادعا شده که با استفاده از لنز قدرت می‌توان تصویر حکمرانی جهانی را تغییر داد و اثبات کرد که این مفهوم فراتر از دغدغه‌های معطوف به ساخت و نگهداری ترتیبات بین‌الملل از طریق روابط مبتنی بر رضایت و انتخاب داوطلبانه، به مضامین دیگری در باب «سازماندهی، ساختاریابی و تنظیم زندگی جهانی» به عنوان مسأله‌ای بین‌المللی باید توجه و پافشاری داشته باشد. (Barnett & Duvall, 2004: 7-8). به این ترتیب، در چارچوب ادبیات حکمرانی جهانی «ضرورت شکل‌گیری روابط مساوی و کنترل‌شده قدرت در عرصه بین‌المللی» مدنظر قرار گرفت، تا در سایه آن نوعی نظام حکمرانی دربرگیرنده‌تر و مساوات‌طلبانه‌تر ایجاد شود. بنابراین، نشانه‌های نوعی پیوندبخشی میان سه مقوله لیبرالیسم، حکمرانی جهانی و قدرت آشکار شد. در این ارتباط به آدلر و برنشتین (۲۰۰۵) نیز می‌توان اشاره داشت. این دو در چارچوب مبحثی که بر محور «دانش و قدرت در چارچوب ساخت‌معرفت‌شناسانه حکمرانی جهانی» مطرح کردند، برپایه نگرشی متفاوت از برداشت فوکویبی نسبت به مفهوم اپیستمه، «ابعاد معرفت‌شناسانه» را به عنوان عمیق‌ترین لایه از دانش اجتماعی که مولد و تولیدکننده «واقعیت اجتماعی» بوده و و نظم‌اشیاء جهانی را می‌سازد، دانستند. بر این پایه، اینان برای حکمرانی جهانی نیز ماهیتی «اپیستمیک» قائل بوده و از این زاویه،

۱. به عنوان نظم‌دهنده‌ی فهم جمعی و گفتمان‌هایی که جهان را برای ما معنادار کرده و یا با اتصال معانی به واقعیت-مادی، واقعیت‌های اجتماعی را می‌سازند.

رابطه میان آن و قدرت را فراتر از رابطه‌ای از تولید یا ساخت سوژه، محصول روابط اجتماعی و کارگزارانی می‌دانند که «اپیستمه اقتدار» (حق) تعیین دانش معتبر (شامل دانشی که نشان‌دهنده کنش خوب و رفتار عقلایی است) را در یک متن تاریخی و فرهنگی خاص به آنها داده است (Adler and Bernstein, 2005: 295-299). دیدگاه یاد شده نیز وجه تأیید دیگری در خصوص چگونگی هویت‌یابی برداشت قدرت رابطه‌ای در چارچوب مقوله حکمرانی جهانی می‌تواند تلقی شود.

بروس هال (۲۰۱۷) نیز برای تشریح ارتباط میان قدرت و حکمرانی جهانی، از تأکید بر نقش مثبت و تأثیرگذار الگوی تحلیلی بارنت و دوآل آغاز کرده و بر این باور است که الگوی سازه‌انگاره مزبور عملاً خلاء موجود در نظریه سازه‌انگاری در خصوص قدرت را پوشش داده. با این وجود، وی مدعی است که برای کاربست الگوی چهاروجهی مزبور در ارتباط با مقوله حکومت‌داری جهانی، باید بر بعد «قدرت‌ساختاری» متمرکز شد؛ ابتکاری که به تولید شماری از مسائل هستی‌شناسانه و تحلیلی که سازه‌انگاری از آن پرهیز دارد، منجر خواهد شد (Bruce Hall, 2017). ووالسن و والتاین (۲۰۱۹) این برداشت سنتی را که دولت‌ها تنها نهاد برخوردار از اقتدار سیاسی می‌باشند، از طریق طرح سه برداشت جدید از اقتدار یا سه شکل جدید قدرت در عرصه بین‌المللی به چالش می‌کشند: مورد اول «بوروکراسی‌های بین‌المللی» است، که توسط بارنت و فینمور<sup>۲</sup> مطرح شده؛ مورد بعد بین‌المللی‌سازی «اقتدار رابطه‌ای»<sup>۳</sup> (به ابتکار لیک<sup>۴</sup>) و در نهایت، «اقتدار انعکاسی»<sup>۵</sup> (که دو نوع آن اقتدار معرفت‌شناسانه - اپیستمیک - و سیاسی<sup>۶</sup> است) که توسط زورن (۲۰۱۸) مطرح شده. به زعم نویسندگان مزبور، این سه نوع مفهوم‌سازی، تصویری کاملاً دقیق و در عین حال تجربی را از قدرت در سیاست جهانی و خاصه حکمرانی جهانی مطرح می‌نماید؛ هر چند آنگونه که باید به «ماهیت‌هنجاری روابط مبتنی بر اقتدار سیاسی» توجه ندارد، روابطی که صرفاً از توجیحات هنجاری

1 International bureaucracies  
2 Michael Barnett and Martha Finnemore  
3 Relational authority  
4 David Lake  
5 Reflexive authority  
6 Epistemic and political authority  
7 Michael Zürn

بر اعمال صریح «حق حاکمیت» و مقبولیت آن در چارچوب سلسله مراتب اقتدار بهره می‌برد. ناگفته نماند که مطالعه موردی اثر یاد شده سازمان‌های بین‌المللی بویژه بانک جهانی می‌باشد (Voelsen and Valentin, 2019).

### نتیجه‌گیری

در این نوشتار که بخشی از تجارب دانشی حاصل از تدریس مبحث «قدرت در سیاست بین‌الملل» (مقطع دکتری) را شامل می‌شود؛ سعی شد که بر مبنای آراء اجتماعی و سیاسی در باب قدرت، چگونگی تحول مفهومی و محتوایی این مقوله در عرصه مطالعات بین‌المللی تشریح شود. در این میان، تأکید بر برداشت رابطه‌محور از قدرت و چگونگی تأثیرگذاری آن بر دیدگاه‌های متأخر در حوزه مطالعات بین‌المللی (قدرت) بود. بر اساس یافته‌های ارائه شده، به نظر می‌رسد که حوزه مطالعات بین‌المللی قدرت حتی در فضای پذیرش برداشت رابطه‌ای از آن، کماکان با شرایطی تعارض‌نما (پارادوکسیکال) مواجه است: از یک سو، نمی‌توان تأثیر بالنده دیدگاه قدرت رابطه‌ای بر حوزه مطالعاتی یاد شده را نادیده گرفت، که به جلوه‌هایی از آن اشاره شد؛ اما از سوی دیگر، ویژگی‌های نظام بین‌الملل کنونی دورنمای چندان امیدبخشی را برای کاربست عملی نگرش رابطه‌ای ترسیم نمی‌کند. به عبارت دیگر، «نظام بین‌الملل برزخی» که متعاقب فروپاشی نظام دوقطبی شکل گرفت، بسادگی قابل توضیح نیست، چرا که محصول یا نشانگر ساختار واحدی نمی‌باشد: در شرایط کنونی به‌طور همزمان هم منطق آنارشی پاسخگوست، هم کاپیتالیزم جهانی فعال است و هم جهان‌گرایی لیبرال و بشردوستانه در میان سایر منطق‌ها پیش می‌رود، هم نظام‌وستفالیائی متشکل از دولت‌های دارای حاکمیت و در عین حال رقیب کماکان پابرجاست، و هم اقتصادسیاسی جهانی شده یا در حال جهانی شدن، دست‌اندرکار واژگون‌سازی بنیادهای نظام‌وستفالیایی است. بنابراین، باید پذیرفت که نظم جهان‌کنونی حاصل کنش همزمان و تعامل پیچیده چندین شکل از منطق‌های «نظم‌بخش جهانی» است. در عین حال، از آنجا که در فرایند شکل‌گیری و تطور نظم‌های جهانی، تمدن از نقشی محوری برخوردارست؛ نظم جهانی را می‌توان «برساخته‌ای اجتماعی» و نه محصولی برون‌زاد که به‌سادگی ایجاد شود؛ دانست؛

«ساخت اجتماعی» روندی سیال و جاری است، که پایانی نیز برای آن متصور نمی‌باشد؛ و در عین حال، همواره تعریف و شکل‌گیری آن متأثر از روابط قدرت بوده و خواهد بود. شرایط مزبور در فضای کنونی که پاندمی کرونا و ویروس، نسخه جدیدی از الگوهای تعامل در سطوح ملی و فراملی را در دستور کار بین‌المللی قرار داده و در فهرست بلند منابع مادی و نرم قدرت ملی، مؤلفه‌هایی نوظهوری را تعبیه کرده، با دورنمای دیگری از «عدم قطعیت» مواجه شده است. در این میان، دگرگونی‌های یاد شده «تعهدات نظری اجتماعی» متفاوت و گاه سنجش‌ناپذیری را پیش کشیده و ویژگی‌های ناظر بر فضای تبیینی قدرت بویژه وجه مناقشه‌آمیزی و مجادله‌انگیزی آن را تشدید می‌نماید. به این ترتیب، شاید بهترین گزینه نوعی «تکثرگرائی مفهومی» باشد؛ که البته نمی‌تواند به نوعی «ابر نظریه قدرت» منتهی شود. در همین راستا، رقابت گلا دیاتورگونه (حذفی) بین مفاهیم نیز مردود است؛ چرا که رد یکی به نفع دیگری، خطر نادیده گرفتن جنبه‌ای بنیادین از قدرت را به همراه دارد. در ضمن نمی‌توان مدعی وجود «عامل بنیادین قدرت» بود؛ عاملی که مولد سایر اشکال آن باشد. دلیلی برای این استنباط که یک شکل از قدرت همیشه و ضرورتاً مقدم بر دیگری است، نیز حاصل نشده و حتی برعکس، تجربه نشانگر این است که در بیشتر زمینه‌های اجتماعی، همگی به‌طور همزمان، متقاطع و در «فضای باز نمودیکدیگر» عمل می‌کنند. بر این مبنا، می‌توان مدعی شد که به رغم پیشرفت‌های حاصل، کماکان مسیر آگاهی از فراز و نشیب ادبیات بین‌المللی قدرت، دورنمای مشخصی ندارد.

#### منابع

اکبر پور، رضا علی و گارینه کشیشیان سیرکی (۱۳۹۹)، «مطالعه تطبیقی تحول مفهوم قدرت در سیاست منطقه ای ایران در عصر جهانی شدن با تأکید بر عراق، یمن و سوریه»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال شانزدهم، شماره پنجاه و دوم، صص ۱۳۹-۱۱۹.

داوند، حجت و محمد داوند (۱۳۹۶)، «پساساختارگرایی، قدرت و فقر نظریه پردازی در روابط بین‌الملل»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۳۰، صص ۲۱۲-۱۸۵.

کگل، استوارت (۱۳۸۳)، چهارچوب‌های قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کیوان حسینی، اصغر و محمد علوی‌زاده (۱۳۹۲)، مقدمه‌ای بر سیر تحول مطالعات امنیتی، تهران: مرکز مطالعاتی دیپلماسی دفاعی.

کیوان حسینی، اصغر و راحله جمعه‌زاده (۱۳۹۲)، «تبیین نظری «قدرت نرم» بر مبنای نگرشی فرا«نای» به کاربست «منابع غیر مادی قدرت» در سیاست خارجی»، پژوهش سیاست نظری، شماره ۱۳، صص ۱۶۰-۱۳۹.

کیوان حسینی، اصغر (۱۳۹۹)، «دولت و تحول‌پذیری قدرت از اجبارگرایی به سوی پذیرش رضایت مخاطبینی»، فصلنامه دولت پژوهی، سال ششم، شماره ۲۳.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، «تکثر معنایی و تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره چهارم، صص ۶۶۶-۴۴۷.

نای، جوزف (۱۳۹۳)، آینده قدرت، مترجمان: محمد حیدری و آرش فرزاد، تهران: فرزاد.

Adler , Emanuel and Steven Bernstein (2005), "Knowledge in power: the epistemic construction of global governance " ,In: Michael Barnett and Raymond Duvall (ed), **Power in Global Governance**.Cambridge: Cambridge University Press, pp. 294-318.

Avelino, Flor and Jun Rotmans, (2009), "Power in Transition , An Interdisciplinary Framework to Study Power in Relation to Structural Change", **European Journal of Social Theory**, 12(4): 543-569.

Baldvin,d (2013), "Power and International Relations",In :Walter Carlsnaes, Thomas Risse, and Beth A. Simmons(eds), **Handbook of International Relations**. Thousand Oaks, CA: SAGE Publications, pp. 273-297.

Baldvin,d(2016), **Power and International Relations**, Princeton: Princeton University Press. **Organization**, Vol. 59, No. 1, pp. 39-75

Barnett, Michael,Raymond Duvall (2004), "Power in global governance", in: **Power and Global Governance** , Michael Barnett,Raymond Duvall (ed), Cambridge University Press,pp.1-32.

- Berenskoetter, Felix (2007), "Thinking About Power" in: Felix Berenskoetter, and M. J. Williams (ed), **Power in World Politics**, New York: Taylor & Francis Group ,pp.1-22.
- Bruce Hall, Rodney (2017), "Deontic power, authority, and governance in international politics",  
In: <https://doi.org/10.1177/0047117817729195> (تاریخ مراجعه: ۱۳۹۹/۱۲/۲۰)
- C. Schmidt, Brian (2007), "Realism and facets of power in international relations", In: Felix Berenskoetter and M. J. Williams, **Power in World Politics**, New York: Taylor & Francis Group,pp.43-64.
- Digester, Peter (1992), "The Fourth Face of Power", **The Journal of Politics**, vol.54,no.4,pp.977-1007.
- Duvall , Rymond and Cigdem Cidam (2014), " Power in the Analysis of World Order" , in: Akif Kanapinar and Ismail Yaylaci(ed), **Civilizations and World Order**, Lanham: Lexington Books.
- Favre , Maroussia, Brendon Swedlow & Marco Verweij Favre,(2019), "A cultural theory and model of power relations", **Journal of Political Power**, VOL. 12, NO. 2,pp. 245–275.
- Gladwell, Malcolm (2000), **The Tipping Point: How Little Things Can Make a Big Difference**. Boston: Little, Brown.
- Guzzini ,Stefano (2013), **Power, Realism and Constructivism**. London: Routledge.
- Holsti,k.j (1964), "The Concept of Power in the Study of International Relations" in: **The International Studies Association**, Vol. 7, Issue 4, pp.179–194,  
in: <https://doi.org/10.2307/3013644> (تاریخ مراجعه: ۱۳۹۹/۱۲/۶)
- Heywood, Andrew (2011), **Global Politics**, New York: Palgrave Macmillan .
- Kamrava, Mehran (2017), "Qatari Foreign Policy and the Exercise of Subtle Power". **International Studies Journal** , Vol. 14 , No. 2 , pp.91-123.
- Katzenstein, Peter J (2009), "A World of Plural and Pluralist Civilizations: Multiple Actors, Traditions, and Practices Civilizations", in , Peter J Katzenstein(ed), **World Politics Plural and Pluralist Perspectives**, Routlegde.
- Mohamed Ibrahim, Essam El-Din (2020), "The Extent of the Link between the Hegemony of the Major Powers Scientifically and Economically anNovel Coronavirus", **Library Journal**, 7.  
in: <https://doi.org/10.4236/oalib.1106588> (تاریخ مراجعه: ۱۳۹۹/۱۲/۱۵)
- Petersen, Kira ,Lewis & Clark College (2012), "Four Types of Power in International Relations, Coercive Power, Bargaining Power, Concerted Power, and Institutionalized Power",  
in: [www.semanticscholar.org](http://www.semanticscholar.org) (تاریخ مراجعه: ۱۳۹۹/۱۲/۱۵)
- Pallaver , Matteo (2011), " Power and Its Forms: Hard, Soft, Smart" , London: The London School of Economics and Political Science .
- Pansardi , Pamela (2012). " Power to and power over: two distinct concepts of power? ",**Journal of Political Power** ,Vol. 5, No. 1,pp.73-89.

- Richardson, James L. (1997), "Contending Liberalisms: Past and Present," **European Journal of International Relations**, vol. 3, No.1, pp.5-34.
- Voelsen, Daniel, Leon Valentin (2019), "International political authority: on the meaning and scope of justified hierarchy in international relations", in: <https://doi.org/10.1177/0047117819856396> (تاریخ مراجعه: ۱۳۹۹/۱۲/۱۵)
- Zambernardi, Lorenzo (2020), "The limits of power: Knowledge, ethics, and foreign policy in Hans J. Morgenthau's international theory", in: <https://doi.org/10.1177/0047117820935621> (تاریخ مراجعه: ۱۳۹۹/۱۲/۱۶)

